

مطالعه تطبیقی توسعه صنعتی در ایران و مصر (۲۰۱۰-۱۹۹۰)

<https://sociology.tabrizu.ac.ir>

شناسه دیجیتال: DOI:10.22034/jeds.2024.57288.1748

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۱۱/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۴

آرمان مرتضوی*

کامران ربیعی^۲

چکیده

موضوع این پژوهش ناظر بر مطالعه تطبیقی توسعه صنعتی در ایران و مصر (۲۰۱۰-۱۹۹۰) است. هر دو کشور در این بازه زمانی، توسعه صنعتی را به‌عنوان راه‌حلی برای مسائل مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پیگیری کرده‌اند؛ مسائلی مانند نیاز مبرم به بازسازی خسارات جنگی در ایران، بحران بدهی خارجی در مصر و رشد بالای جمعیت در هر دو کشور. بررسی نمودار رشد تولید ناخالص داخلی^۳ که سنجه قابل‌اعتمادی برای اندازه‌گیری تولیدات صنعتی است، نشان‌دهنده نوسان‌های متعدد و همچنین بی‌ثباتی در نرخ رشد اقتصادی ایران و مصر است. پرسش اساسی این پژوهش چرایی ناکامی دو کشور ایران و مصر در توسعه صنعتی علی‌رغم در دستور کار قرار دادن آن توسط دولت در بازه زمانی ذکر شده است. برای پاسخ دادن به این پرسش، با بهره‌گیری از نظریه دولت توسعه‌گرا، بر شاخص «ظرفیت دولت» تأکید شده است. همچنین دستگاه نظری پژوهش با دو مؤلفه «یکپارچگی اقتدار دولت» و «رابطه دولت با جامعه» به‌منظور بررسی ظرفیت دولت مبنای مطالعه قرار گرفته است. در این پژوهش از روش تطبیقی-تاریخی در دو سطح تحلیل درون کشوری و تحلیل بین کشوری استفاده شده است. در تحلیل درون کشوری، با استفاده از تکنیک تحلیل روایتی، و در سطح بین کشوری از روش توافق میل، تفسیری تاریخی از تجربه توسعه صنعتی در ایران و مصر ارائه شده است. یافته‌های پژوهش دلالت بر آن دارد که فقدان یکپارچگی و اجماع میان نخبگان، عدم تعهد دولت به کار با طبقه سرمایه‌دار و تولیدکننده و نیز شکست در تدوین و اجرای یک سیاست اجتماعی کارآمد از عوامل مهم ناکامی در توسعه صنعتی ایران و مصر بوده‌اند.

واژگان کلیدی: توسعه صنعتی، ظرفیت دولت، یکپارچگی اقتدار، روابط دولت-جامعه، ایران، مصر

Arman847609@gmail.com

k.rabiei@modares.ac.ir

3. Gross Domestic Product (GDP)

۱. کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

۲. استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

مقدمه

در سال ۱۳۶۷، ایران سرانجام از یک جنگ هشت‌ساله با کشور همسایه عراق خارج شد. اما با این وجود، جنگ آثار خود را به‌ویژه در حوزه اقتصاد برجای گذاشته بود. در آن زمان، حدود ۴۰ درصد از بودجه دولت صرف تأمین نیازهای جنگ می‌شد (امجد^۱، ۲۰۰۱: ۲۴۵) که توقف بسیاری از پروژه‌های عمرانی و رکود بخش‌های صنعتی و تجاری را در پی داشت. همچنین، زیرساخت‌های صنعتی مهم کشور مانند بندر خرمشهر، پالایشگاه آبادان و تأسیسات بارگیری خارک آسیب جدی دید (ربیعی^۲، ۲۰۱۸: ۹؛ کدی^۳، ۲۰۰۶: ۲۶۴). علاوه بر تأثیرات جنگ، مصادره‌ها و فرار سرمایه در سال‌های ابتدایی انقلاب، طبقه تولیدکننده و سرمایه‌دار را تا مرز نابودی کشانده بود.

هاشمی رفسنجانی که از چهره‌های مهم در انقلاب و جنگ بود، در سال ۱۳۶۸ به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. دولت او که به «دولت سازندگی» معروف بود، بازسازی آسیب‌های ناشی از جنگ و تسهیل رشد اقتصادی از طریق توسعه صنعتی و افزایش صادرات را در اولویت قرارداد (سینایی، ۱۳۹۰: ۱۱؛ وزیریان و طلوعی، ۱۳۹۶: ۹). در اقتصاد جنگی فرصتی برای برنامه‌ریزی وجود نداشت؛ اما با پایان یافتن جنگ، دولت و مجلس برنامه‌های پنج‌ساله توسعه را تنظیم کردند. برنامه اول اولویت را به رونق تولید و رشد اقتصادی داد (عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۳). چندین منطقه صنعتی و آزاد تجاری در سراسر کشور ایجاد شد و همچنین یک برنامه تعدیل ساختاری برای کوچک‌سازی دولت و در نتیجه تسریع روند انباشت سرمایه اجرا شد که توسط دولت‌های مختلف بعد از رفسنجانی با وجود گفتمان‌های متفاوت اقتصادی پیگیری شد (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۲۴۲).

به گفته‌ی حازم بیلایوی^۴ (۲۰۰۸: ۱۶)، نخست‌وزیر پیشین مصر، تقریباً تمام تصمیم‌گیران سیاسی در مصر صنعتی شدن را راه‌حل مشکلات اقتصادی کشور عنوان کرده‌اند و توسعه اقتصادی را معادل با صنعتی شدن در نظر گرفته‌اند. شرایط پیش‌آمده در سال‌های اخیر بر اهمیت این موضوع افزوده است. سیستم سیاسی در مصر از اواسط دهه ۱۹۷۰ نمونه‌ای از یک رژیم اقتدارگرا و شبه رانتی است که ثبات آن به درآمدهای بخش‌هایی همچون نفت، کانال سوئز، حواله‌های کارگران^۵ و کمک‌های خارجی بستگی دارد (سلیمان^۶، ۲۰۱۱: ۱، ۳) اما سقوط قیمت جهانی نفت در اواسط دهه ۱۹۸۰ دولت را در شرایط سختی قرارداد. کاهش بهای نفت نه تنها بر درآمد حاصل از صادرات محصولات هیدروکربونی تأثیر می‌گذاشت، بلکه موجب کاهش درآمدهای ناشی از عبور و مرور نفت‌کش‌ها در کانال سوئز، حواله‌های کارگران مصری که عمدتاً در کشورهای نفت‌خیز عرب ساکن

1. Amjad
2. Rabiei
3. Keddi

۴. اقتصاددان و سیاستمدار مصری که در دولت موقت پس از کودتای سال ۲۰۱۳ نخست‌وزیر موقت شد.

5. workers remittance
6. Soliman

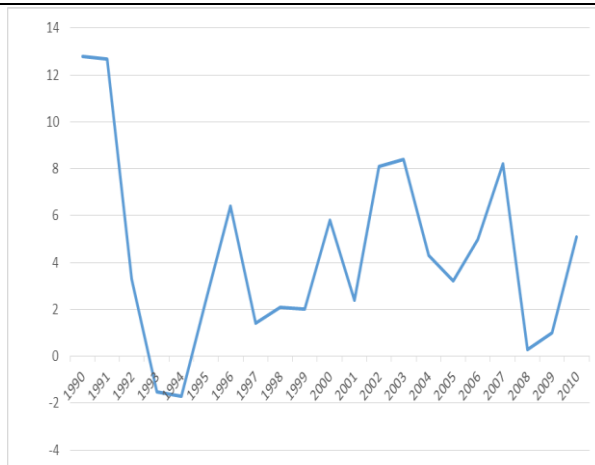
بودند و نیز کمک‌های مالی اعراب شده بود. ناتوانی در ادامه بازپرداخت بدهی‌های خارجی در پایان این دهه، دولت مصر را در آستانه ورشکستگی قرار داده بود (همان: ۴۲).

با حمایت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی^۱، دولت مبارک برنامه تعدیل ساختاری را باهدف کاهش مخارج دولت و تسریع سرعت آزادسازی اقتصادی آغاز کرد. این برنامه که در سال ۱۹۹۱ آغاز شد، اولویت را به توسعه بخش خصوصی به‌منظور کاهش اتکای مصر به کمک‌های خارجی و رسیدن به رشد پایدار با تقویت تولید و صادرات داد (جوفلیکت^۲، ۲۰۰۸: ۶). برنامه پنج‌ساله سوم توسعه (۱۹۹۲-۱۹۹۷) بازتاب‌دهنده اولویت‌بندی جدید دولت بود (همان: ۸).

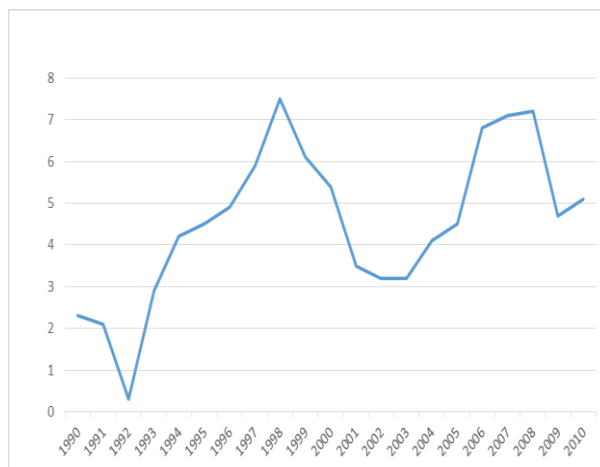
بعلاوه در ابتدای این دهه مصر شاهد تغییر گسترده‌ای در خط تولید صنایع نظامی به تولید کالاهای غیرنظامی و مصرفی بود. این موضوع کاهش بودجه ارتش را تا حد زیادی جبران می‌کرد، و همچنین گامی در جهت افزایش ظرفیت صنعتی کشور به حساب می‌آمد (ابولمجد^۳، ۲۰۱۷: ۲۶۳؛ صایغ^۴، ۲۰۱۹: ۶۸؛ عدلی^۵، ۲۰۲۱: ۱۷۱).

ایران و مصر هر دو هدف توسعه صنعتی را در دوره زمانی مورد مطالعه دنبال کرده‌اند، اما داده‌های آماری نشان‌دهنده ناکامی آن‌ها در این زمینه است. در این پژوهش از شاخص «نرخ رشد تولید ناخالص داخلی» به‌عنوان سنج‌های قابل‌اتکا برای اندازه‌گیری توسعه صنعتی استفاده می‌شود (شکل‌های ۱ و ۲)؛ چراکه تولیدات صنعتی از مبادی رسمی عبور کرده و در محاسبه شاخص پیش‌گفته به حساب می‌آیند، اما تولیدات کشاورزی عمدتاً مستقیماً به مصرف رسیده و از کانال‌های دادوستد رسمی عبور نمی‌کنند. علاوه بر این، ارقام تولید ناخالص داخلی، دیگر معیارهای توسعه اجتماعی مانند توزیع درآمد، نرخ باسوادی، امید به زندگی یا تخریب محیط‌زیست را در نظر نمی‌گیرند (کیلی^۶، ۱۹۹۸: ۱۱). بنابراین، پرسش علمی این پژوهش آن است که: «چرا دولت‌های ایران و مصر (۲۰۱۰-۱۹۹۰) باوجود داشتن هدف توسعه صنعتی، در رسیدن به این هدف ناکام ماندند؟»

1. World Bank
 2. Djoufelikt
 3. Abul-Magd
 4. Sayigh
 5. Adly
 6. Kiely



شکل شماره ۱: نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ایران ۲۰۱۰-۱۹۹۰
(منبع وبسایت: صندوق بین‌المللی پول^۱)



شکل شماره ۲: نرخ رشد تولید ناخالص داخلی مصر ۲۰۱۰-۱۹۹۰
(منبع سایت: صندوق بین‌المللی پول)

ادبیات نظری و پیشینه پژوهشی

مداخله دولت‌ها برای ایجاد رشد اقتصادی رفته‌رفته گسترش‌یافته‌تر و پیچیده‌تر شده است. در انقلاب صنعتی اول، دولت بریتانیا از قدرت خود برای جلوگیری از انتقال فناوری به رقبای بالقوه

1. International Monetary Fund (IMF)

استفاده کرد، و نیز کشورهای کمتر توسعه یافته را تحت فشار قرارداد تا بازارهای خود را به روی محصولات بریتانیایی باز کنند. در انقلاب صنعتی دوم در کشورهای آلمان و ایالات متحده مداخلات دولت شدت یافت زیرا در این مرحله دولت‌های دو کشور، موظف بودند که نه فقط صنعت، بلکه کل اقتصاد کشور را در رقابت با بریتانیا هدایت کنند. حمایت از صنایع نوپا^۱ از استراتژی‌های اصلی توسعه صنعتی در این مرحله بود. در سده بیستم، جبران عقب‌ماندگی مستلزم مداخله بیشتری از سوی دولت بود؛ چراکه فاصله کشورهای توسعه یافته با جهان در حال توسعه از هر زمانی بیشتر شده بود. همان‌طور که آمسدن^۲ (۱۹۸۹: ۱۶، ۱۴۵). استدلال می‌کند، رشد اقتصادی در نیمه دوم این سده، به مداخله دولت برای افزایش عرضه و تقاضا بستگی دارد. به ادعای لانگ و روشمایر^۳ (۲۰۰۵: ۴) در این مرحله بافاصله گرفتن از مدل ناب توسعه اقتصادی بازار، سیاست‌های فعالانه‌تری را برای پیشبرد رشد اقتصادی اجرا کرده‌اند. حمایت‌های تعرفه‌ای و مشوق‌های مالی همچون یارانه‌ها، سیاست‌های اصلی برای صنعتی شدن در این مرحله هستند (چانگ^۴، ۲۰۰۲: ۱۹).

اما علاوه بر نوع سیاست‌های دولت، توانایی و میل دولت‌ها به اجرای این سیاست‌ها نیز از اهمیتی به سزایی برخوردار است (همان: ۱۲۶)، و این سیاست‌ها تنها در یک دولت کارآمد شانس موفقیت دارند. در پی موفقیت چشمگیر تعدادی از کشورهای جنوب جهانی^۵ در صنعتی‌سازی پرشتاب، مانند کره جنوبی، تایوان و چین، ادبیات پژوهشی قابل توجهی به نام «دولت توسعه‌گرا»^۶ شکل گرفت که بر اهمیت «ظرفیت دولت»^۷ در موفقیت سیاست‌های صنعتی تأکید می‌کند (لانگ و روشمایر، ۲۰۰۵: ۷). در پرتو این نظریه، ایجاد یک دولت کارآمد و مؤثر پیش از شکل‌گیری اقتصاد صنعتی شده رخ می‌دهد و تنها دولت‌های با ظرفیت - چه دموکراتیک و چه غیر دموکراتیک - قادر به ایجاد رشد اقتصادی هستند و مدیریت تحولات اجتماعی همراه با آن هستند (کوهلی^۸، ۲۰۰۴: ۴۲؛ لفتویچ^۹، ۲۰۱۱: ۳). به ادعای لانگ و روشمایر (۲۰۰۵: ۳)، اهمیت دولت در این نظریه در درجه اول به توانایی آن در فراهم آوردن شرایط نهادی لازم برای فعالیت اقتصادی افراد و بنگاه‌ها و در درجه دوم به همراه کردن جامعه با این سیاست‌ها بازمی‌گردد. تنها دولت می‌تواند مقاومت در برابر توسعه بازار را بشکند، و درعین حال تأثیرات منفی بازار بر جامعه را از طریق مقررات و سیاست‌های اجتماعی تعدیل کند.

-
1. Infant industry protection
 2. Amsden
 3. Lange and Rueschemeyer
 4. Chang
 5. Global south
 6. Development state
 7. State capacity
 8. Kohli
 9. Leftwich

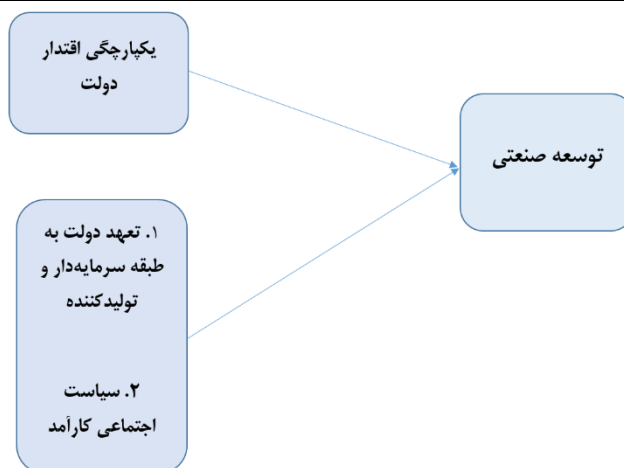
بر این اساس، ظرفیت دولت در این حوزه عمدتاً به دو مؤلفه گسترده تقسیم شده است: بعد اول ناظر بر «یکپارچگی اقتدار دولت»^۱ به‌عنوان یک بازیگر استراتژیک است. یکپارچگی اقتدار در هر دو سطح درون‌نخبگانی و نخبگان-توده مدنظر است، و هنجارها و دیدگاه‌های کنشگران از عوامل تعیین‌کننده است. درنهایت، تنوع در الگوهای اقتدار، دولت‌های منسجم‌تر را از دولت‌های چنددسته‌تر متمایز می‌کند (کوهلی، ۲۰۰۴: ۱۰؛ چیببر، ۲۰۰۶: ۷).

مؤلفه دوم در روابط دولت و جامعه نهفته است. موفقیت دولت‌ها به برقراری پیوند نزدیک با طبقه سرمایه‌دار و تولیدکننده وابسته است. توانایی دولت برای افزایش بازدهی بنگاه‌های خصوصی از طریق تعیین استانداردها، نظارت بر عملکرد و همچنین اختصاص سرمایه، درازای حمایت‌هایی مانند یارانه‌ها و تعرفه تعیین‌کننده است (آمسدن، ۱۹۹۰: ۲۰۱۷). حفظ موقعیت برتر دولت در این پیوند بسیار مهم است؛ همان‌طور که آمسدن (همان: ۲۰۲۳) استدلال می‌کند دولت در کشورهای کره، ژاپن و تایوان موفق‌تر از سایر کشورهای صنعتی بوده است زیرا قدرت جهت‌دهی به بنگاه‌های بزرگ را در اختیار داشته است.

روی دیگر رابطه دولت-جامعه، مربوط به نقش تعدیل‌کنندگی دولت است. مداخلات دولت در اقتصاد، مسئولیت‌هایی نیز به همراه دارد؛ از جمله رفع تضادهای ذاتی فرایند توسعه. به عقیده اوانس^۳ (۱۹۹۵: ۶) در رشدهای سریع‌تر و بالاتر نیاز به سیاست‌گذاری در حوزه‌های توزیع و رفاه آشکارتر می‌شود. داشتن یک سیاست اجتماعی منسجم، اصلی‌ترین ابزار دولت بدین منظور است.

مدعای اصلی تئوری دولت توسعه‌گرا، تقدم وجود دولت کارآمد بر توسعه صنعتی در کشورهای درحال توسعه است، و کارآمدی دولت نیز در این زمینه، به ظرفیت آن برای پیگیری هدف توسعه بستگی دارد. تجزیه بیشتر ظرفیت دولت به ۳ مؤلفه به مطالعه بهتر آن کمک می‌کند. این مؤلفه‌ها شامل یکپارچگی اقتدار دولت، رابطه دولت با طبقه سرمایه‌دار و تولیدکننده و نیز سیاست اجتماعی است (شکل ۳). بدین ترتیب فرضیه اصلی این پژوهش این است که: ناکامی ایران و مصر در توسعه صنعتی در بازه زمانی ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ در نتیجه نبود دولت با ظرفیت در هر دو کشور است.

1. Cohesion of state authority
2. Chibber
3. Evans



شکل شماره ۳: دستگاه نظری

در موضوع توسعه صنعتی، تا به حال، هیچ پژوهشی به مقایسه‌ی این دو مورد نپرداخته است. اما موحد^۱ (۲۰۲۰) و مهری^۲ (۲۰۱۵) به‌طور جداگانه از نظریات دولت توسعه‌ای برای تبیین عملکرد دولت در ایران در توسعه صنعتی استفاده کردند. برای هر دو محقق، جناح‌بندی سیاسی و نفاق، ظرفیت دولت را در ایران تضعیف کرده است (مهری، ۲۰۱۵: ۶). با این حال، توسعه صنعت خودرو از قاعده مستثنا است که نیروهای ساختاری مانند رشد جمعیت و انزوای نسبی از رژیم نئولیبرال جهانی، محیط مساعدی را برای توسعه این صنعت ایجاد کرده است (موحد، ۲۰۲۰: ۸).

برای مصر، چانگ و همکاران (۱۹۹۵) در یک مطالعه تطبیقی استدلال می‌کنند که فقدان دو عامل، یعنی انسجام داخلی در میان نخبگان سیاسی و همچنین تعهد آن‌ها به هدف توسعه صنعتی مصر در مقایسه با کره جنوبی، مانع موفقیت این کشور شده است (چانگ و دیگران، ۱۹۹۵: ۲۵).

روش‌شناسی

این مطالعه دیدگاه اقتصاد سیاسی^۳ را اتخاذ می‌کند؛ دیدگاهی که بر روابط دیالکتیکی میان حوزه‌های اقتصادی و سیاسی تمرکز دارد تا تحولات هر دو را توضیح دهد (سلیمان، ۲۰۱۱: ۳). در این پژوهش از روش تحلیل تطبیقی-تاریخی^۴ استفاده شده است که نمونه‌ای از تحلیل تطبیقی-کیفی^۵ است. این رویکرد تحلیلی دارای چهار مؤلفه اصلی است: اولاً، این روش ماهیتی مورد محور

1. Movahed
2. Mehri
3. Political economy
4. Comparative-historical analysis
5. Qualitative-comparative analysis

دارد بدین معنا که هر مورد به مثابه یک کل نگریسته می‌شود و یکپارچگی آن در طی پژوهش حفظ می‌شود. دیگر اینکه پژوهشگران به کمک این روش می‌توانند اشتراکات و تمایزات را میان موارد مختلف مشخص کند. سوما، مدل تبیینی در این روش متکی بر استدلال نظری و استدلال تجربی است؛ بدین معنی که مدل تبیینی نهایی حاصل رفت و بازگشت‌های پی‌درپی میان تئوری و تجربه است. چهارم اینکه روش تطبیقی-تاریخی زمینه‌مند است، و میزان و نوع تاثیر شروط علی را با توجه به زمینه‌ی خاص آن بررسی می‌کند. کاربرد این روش در ارائه‌ی تبیین قانونی و تفسیر تاریخی از یک پدیده در چند واحد بزرگ اجتماعی مانند جوامع، فرهنگ‌ها و ملت‌ها است (رگین^۱، ۲۰۱۴: ۲۴؛ ساعی، ۱۳۹۲: ۵۸). ویژگی مهم رویکرد تحلیل تطبیقی-تاریخی، چند سطحی بودن آن است. در سطح تحلیل درون موردی از تکنیک تحلیل تاریخی-روایتی استفاده می‌شود. تکنیک روایتی-تاریخی، تکنیکی توصیفی است که در آن مراحل مختلف یک رخداد یا مجموعه‌ای از رخدادها با رعایت ترتیب زمانی، به‌منظور ارائه‌ی چشم‌اندازی از یک پدیده‌ی اجتماعی خاص، به‌صورت داستانی روایت می‌شود. از آنجاکه این رخدادها هرکدام موجب تغییراتی می‌شوند، دانشمندان اجتماعی آن‌ها را به‌مثابه علت‌های بالقوه‌ی یک معلول مشخص تحلیل می‌کنند (لنگ، ۲۰۱۳: ۴۴). در پژوهش حاضر، پدیده‌ی توسعه صنعتی در دو واحد دولت-ملت ایران و مصر، تبیین و تفسیر می‌شود.

تحلیل تطبیقی-تاریخی به‌عنوان تحلیلی کل‌گرایانه نیازمند تبیین مسئله از طریق علیت ترکیبی است. در سطح بین‌کشوری تحلیل علی از طریق علیت همبندی^۲ انجام شده است. در تحلیل علیت همبند علت‌های چندگانه به‌صورت ترکیب شروط علی وارد تحلیل می‌شوند و مقایسه‌ی موردها امکان‌پذیر می‌شود. در این رویکرد علت‌ها و معلول به‌صورت دو ارزشی صدق یا کذب و حضور یا غیاب بررسی می‌شوند و در یک جدول ارزش‌بازنمایی می‌شوند (ساعی، ۱۳۹۲: ۷۵-۷۴). شروط علی پژوهش فعلی یعنی: یکپارچگی اقتدار دولت، تعهد دولت به کار با طبقه سرمایه‌دار و تولیدکننده و سیاست اجتماعی و نیز معلول آن (توسعه‌ی صنعتی) در جدول ارزش زیر دوبه‌دو با یکدیگر مقایسه می‌شوند.

جدول شماره ۱: جدول ارزش

کشور	یکپارچگی اقتدار دولت	تعهد طبقاتی دولت	سیاست اجتماعی	نتیجه
ایران	-/+	-/+	-/+	توسعه صنعتی موفق / توسعه صنعتی ناموفق

1. Ragin

2. Conjunctural causation

توسعه صنعتی موفق / توسعه صنعتی ناموفق	-/+	-/+	-/+	مصر
--	-----	-----	-----	-----

واحد تحلیل و مشاهده: واحدهای تحلیل در این پژوهش کشورها و دوره‌های زمانی هستند که جزئیات آن‌ها در جدول ۲ آمده است. مبنای این پژوهش بر انتخاب شبیه‌ترین موردها بوده است. دو کشور ایران و مصر دارای مشابهت‌های فراوانی هستند؛ مانند: تاریخ طولانی، جمعیت قابل توجه، مساحت زیاد، اهمیت ژئوپلیتیک. انتخاب مشابه‌ترین مورد به منظور کنترل عوامل مشترک ساختاری و سیستمی بوده است. همچنین، دوره‌های زمانی به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که کشورها در شرایط خاص و استثنایی قرار نداشته باشند و رخدادهای حاد داخلی و خارجی اهداف و سیاست‌ها را متأثر نسازد. واحدهای مشاهده در این پژوهش نیز، متن‌هایی با موضوعات تاریخی، اقتصادی و سیاسی هستند. این متن‌ها توسط پژوهشگران اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نیز مؤسسات تحقیقاتی تولید شده‌اند که دسترسی بدان‌ها برای همگان امکان‌پذیر است.

جدول شماره ۲: واحدهای تحلیل

کشور	دوره زمانی	توضیحات
ایران	۱۹۸۹ تا ۲۰۰۹	آغاز این دوره هم‌زمان است با پایان اولین سال ریاست جمهوری هاشمی. این بدان معناست که دولت و کابینه تثبیت شده است و دولت می‌تواند سیاست‌های خود را در مقام عمل دنبال کند. پایان این دوره نیز انتخابات دور دهم ریاست جمهوری است که حوادث پس‌از آن، کشور را وارد شرایط استثنایی کرد.
مصر	۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰	آغاز این دوره مصادف است با پیاده کردن سیاست‌های اصلاح اقتصادی که توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پیشنهاد شده بودند. پایان این دوره نیز حوادث موسوم به بهار عربی و انقلاب مصر قرار دارد که منجر به سرنگونی مبارک شد و کشور را وارد شرایط استثنایی کرد.

تحلیل تطبیقی توسعه صنعتی در ایران و مصر

در ادامه با استفاده از تکنیک تحلیل تاریخی-روایتی و نیز تطبیقی-تاریخی، توسعه صنعتی در ایران و مصر در بازه زمانی ۲۰۱۰-۱۹۹۰ بر اساس مدل نظری ارائه شده در شکل ۳ مطالعه می‌شود.

- یکپارچگی اقتدار دولت

سقوط بهای جهانی نفت در میانه دهه ۱۹۸۰ کاهش شدید درآمدهای دولت مصر را در پی داشت که کشور را در بحران عمیقی فروبرد. تنها گزینه عملی دولت، همانند گذشته، افزایش استقراض خارجی بود. این اقدام بحران مالی را موقتاً به تعویق انداخت، اما بدهی‌های خارجی کشور افزایش

بی‌سابقه‌ای یافت به صورتی که در سال ۱۹۸۹ دولت مصر در آستانه ورشکستگی قرار گرفت (سلیمان، ۲۰۱۱: ۱۰۲). وام‌های دریافتی مصر، به دلیل اهمیت ژئوپلیتیکی این کشور، عمدتاً از سوی دولت‌ها تأمین می‌شد، و ملاحظات سیاسی دلیل اصلی اعطای وام به مصر بود (عدلی، ۲۰۲۱: ۱۶۹). این موضوع از یک طرف شرایط بازپرداخت را آسان‌تر می‌ساخت، اما از سوی دیگر موجب افزایش نفوذ سیاسی دولت‌های وام‌دهنده (عمدتاً کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا) در ساختار حکمرانی مصر می‌شد.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، دولت ایالات متحده و مؤسسات مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، فشارها بر مصر و دیگر کشورهای سابقاً سوسیالیستی را افزایش دادند تا اقتصاد خود را آزاد کنند، هزینه‌ها را کاهش دهند و منابع خود را به بخش‌های مولدتر تخصیص دهند. آن‌ها بخشودگی بدهی دولت مصر را مشروط به انجام اصلاحات ساختاری ذیل یک قرارداد کوتاه‌مدت با صندوق بین‌المللی پول و نیز مداخله بلندمدت بانک جهانی نمودند که در ۱۹۹۱ امضا شد (همان: ۱۷۰).

در نتیجه این قرارداد، نهادهای عظیم دولتی که بودجه قابل توجهی دریافت می‌کردند تحت نظارت بیشتری قرار گرفتند. یک از مهم‌ترین این نهادها ارتش بود. بانک جهانی در سال ۱۹۹۰ اعلام کرده بود که ارتش در کشورهای در حال توسعه به‌طور میانگین ۲۰٪ از کل هزینه‌های دولت را به خود اختصاص می‌دهد که این موضوع به منبع اصلی بدهی‌های خارجی این کشورها تبدیل شده است (بانک جهانی، ۱۹۹۰: ۱۶). سفیر آمریکا در مصر نیز بیان کرد که ایالات متحده نقش نظامیان در اقتصاد را به نفع بازار آزاد نمی‌داند و خواهان پایبندی بیشتر دولت مصر به قواعد بازار آزاد است (جویا، ۲۰۲۰: ۱۲۷).

زیر ذره‌بین قرار گرفتن بودجه ارتش، دلایل دیگری نیز داشت. بیش از دو دهه از امضای قرارداد صلح با اسرائیل می‌گذشت و جنگ سرد نیز پایان یافته بود. این بدان معنا بود که ارتش باید راه دیگری برای کسب درآمد و حفظ استقلال خود بیابد. در نتیجه این فشارها، بودجه ارتش در آغاز دهه ۱۹۹۰ کاهش چشمگیری یافت. در میانه دهه ۱۹۸۰ ارتش مصر بیش از ۲۰٪ هزینه‌های دولت را به خود اختصاص می‌داد. اما این رقم در سال مالی ۱۹۹۲-۹۳ به ۹٪ کاهش یافت. در دهه‌ی بعد نیز این کاهش ادامه یافت و به حدود ۶٪ در سال مالی ۲۰۱۱-۱۰ رسید (ابولمجد، ۲۰۱۷: ۱۷۰؛ جویا، ۲۰۲۰: ۱۲۶).

اما با این وجود، مبارک هنوز دلایل محکمی برای راضی نگه داشتن نظامیان و جبران کاهش بودجه آنان داشت. از یک سو، با افزایش نابرابری‌های اجتماعی و نارضایتی عمومی، مبارک برای

کنترل جامعه بیش‌ازپیش به ارتش متکی شده بود. از سوی دیگر او قصد داشت که حکومت خود را در برابر کودتای نظامیان بیمه کند (ابولمجد، ۲۰۱۷: ۵۵؛ نصیف^۱، ۲۰۱۳: ۵۱۴). بدین منظور، مبارک اقدام به اعطای امتیازات گسترده‌ای به نظامیان نمود که منجر به افزایش وزن اقتصادی و سیاسی آنان در ساختار حکمرانی کشور شد. مبارک با این کار روند غیرنظامی‌سازی^۲ دولت را که در دوره انور سادات آغاز شده بود، معکوس کرد. امتیاز اول و بسیار مهم مبارک به نظامیان، به‌کارگیری ژنرال‌های بازنشسته ارتش، که نفوذ بالایی بر تصمیمات ارتش داشتند، در استانداری‌ها و رده‌های بالای مدیریتی در بوروکراسی دولت بود. در سال ۱۹۸۷ تنها ۸ استان کشور استاندارد نظامی داشتند که عمدتاً محدود به استان‌های مرزی می‌شد؛ اما در اواسط دهه ۲۰۰۰ این تعداد به ۱۴ نفر افزایش یافت (نصیف، ۲۰۱۳: ۵۱۸). علاوه بر استانداری‌ها، مبارک مدیریت سازمان‌های دولتی حساس و از نظر اقتصادی پربازده را نیز در اختیار نظامیان قرار داده بود. در ادامه به برخی از مهم‌ترین این موارد اشاره خواهد شد.

در سال ۲۰۰۱، ۳ سازمان اصلی بهره‌برداری از زمین‌های دولتی شامل «سازمان جدید جوامع شهری»، «سازمان توسعه گردشگری» و «سازمان توسعه کشاورزی» در یک سازمان جدید به نام «مرکز ملی مدیریت بهره‌برداری از زمین‌های دولتی» ادغام شدند. مبارک مدیریت سازمان جدید را به ژنرال «عمر الشوافی» سپرد. همچنین در سال ۲۰۰۷ ژنرال «محمد المصری» به ریاست «اتحادیه خانه‌های سازمانی» منصوب شد که بسیاری از پروژه‌های ساخت مسکن انبوه را بر عهده داشت (ابولمجد، ۲۰۱۷: ۲۳۸-۲۴۰). از دیگر سازمان‌های مهم در بوروکراسی دولت که مدیریت آن در اختیار نظامیان عمدتاً بازنشسته قرار گرفته بود می‌توان به اداره ملی آب و فاضلاب، اداره ملی رفاه، بهداشت و آموزش کشور مصر اشاره کرد (عبدلرحمان^۳، ۲۰۱۵: ۲۴؛ حرب^۴، ۲۰۰۳: ۴۴؛ نصیف، ۲۰۱۳: ۵۱۴). ارتش مصر همچنین برنده اصلی پروژه‌ی خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصاد مصر بود. با آغاز برنامه تعدیل ساختاری در ابتدای دهه ۱۹۹۰، تعداد زیادی از افسران به کمیته خصوصی‌سازی «حزب دموکراتیک ملی^۵» پیوستند تا بیشترین بهره را از فرصت پیش‌آمده ببرند. آن‌ها نه تنها مانع خصوصی‌سازی صنایع وابسته به وزارت دفاع شدند، بلکه برخی صنایع و بنگاه‌های مهم دولتی را که برای واگذاری عرضه شده بودند به تملک خود درآوردند (اسپرینگبرگ^۶، ۱۹۸۹: ۱۱۲). صنایع فولاد، خودروسازی، واگن‌سازی، کشتی‌سازی از جمله مهم‌ترین مواردی هستند که ارتش در آن‌ها به انحصار دست پیدا کرده بود. درنهایت، قابل‌توجه‌ترین واگذاری در این دوره، بدون

1. Nassif

2. Demilitarization

3. Abdelrahman

4. Harb

۵. National Democratic Party (NDP): این حزب پس از انقلاب ۲۰۱۱ منحل شد.

۶. Springborg

شک کانال سوئز است. مبارک در ۱۹۹۶ مدیریت این کانال مهم را که از اصلی‌ترین منابع درآمدی کشور مصر است، مستقیماً به فرماندهان نیروی دریایی واگذار کرد. درآمد این کانال برای نمونه در سال ۲۰۰۹ به ۵/۴ میلیارد دلار می‌رسید (ابولمجد، ۲۰۱۷: ۲۴۴).

افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی نظامیان در دوره مبارک، این نهاد را همان‌طور که ایوبی^۱ (۱۹۹۵: ۲۶۳) ادعا می‌کند، به نهادی خودمختار از رژیم تبدیل کرده بود. به بیان ابولمجد، گسترش تولیدات صنعتی و فعالیت‌های اقتصادی ارتش به بخش‌های غیرنظامی، آن را به یک امپراطوری موازی بخش خصوصی و دولتی تبدیل کرده بود (ابولمجد، ۲۰۱۷: ۲۴۴). آن‌ها مستقل از دولت مصر با طرف‌های خارجی وارد مذاکره می‌شدند، صنایع خود را از مالیات معاف کرده بودند و به تخلفات کارگران خود در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌کردند (لووه^۲، ۲۰۱۳: ۲۳). روابط ارتش و دیگر کانون‌های قدرت در مصر، یعنی رئیس‌جمهور و کابینه، در این دوره تنش‌های بسیاری داشت.

از سال ۲۰۰۴ و با روی کار آمدن کابینه‌ی احمد نظیف که اکثر اعضای آن عمدتاً از نخبگان بخش خصوصی بودند و روابط نزدیکی نیز با جمال مبارک، فرزند رئیس‌جمهور، داشتند، تنش میان دولت و ارتش وارد مرحله جدیدی شد. از یک‌سو ارتش ترکیب کابینه را به‌عنوان مانعی جدی بر سر راه بهره‌مندی از رانت‌های دولت تلقی می‌کرد. از سوی دیگر نظامیان نسبت به جانشینی جمال مبارک پس از حسنی مبارک، و خارج شدن انحصار کرسی ریاست جمهوری از دست نظامیان، بسیار بدبین بودند. در دهه ۲۰۰۰ و با پررنگ شدن حضور سیاسی جمال مبارک، حسنی مبارک ۳ مرتبه استانداران نظامی را به دلیل بالا گرفتن تنش‌ها تعویض کرد (اسمیرجیاک^۳، ۲۰۲۱: ۹۱).

این اختلافات در سیاست‌گذاری و راهبردهای توسعه‌ای نیز بازتاب یافته بود. اولاً، نظامیان خود را متعهد به رویکرد «دولت‌گرایی ناصری»^۴ می‌دانستند و رویکرد نئولیبرال کابینه جدید را تهدیدی برای ثبات سیاسی-اجتماعی کشور تلقی می‌کردند. دوماً، جمال مبارک و سرمایه‌داران نزدیک به او که حالا در موقعیت‌هایی نظیر کابینه دولت، موقعیت‌های بالای «حزب دموکراتیک ملی» و نیز پارلمان به قدرت رسیده بودند، در پی ادغام هر چه بیشتر اقتصاد مصر در اقتصاد جهانی بودند. این امر در تعارض آشکار با شیوه تولید سرمایه نظامیان بود که بر مبنای عرضه محصولات خود زیر قیمت بازار، در یک بازار غیررقابتی قرار داشت (عدلی، ۲۰۲۱: ۱۶۹؛ روکو^۵، ۲۰۲۱: ۱۸۸، ۱۸۹). شکسته شدن ائتلاف میان نظامیان و کابینه، یکپارچگی اقتدار دولت را زیر سؤال برد.

1. Ayubi
2. Loewe
3. Smierciak
4. Nasserist Statism
5. Roccu

در ایران، نیاز شدید به بازسازی اقتصاد و زیرساخت‌های کشور پس از جنگ، اتخاذ رویکرد جدیدی را به سیاستمداران و تصمیم‌گیران دیکته می‌کرد که به جناح میانه‌روتر انقلاب این فرصت را می‌داد تا نفوذ خود را در نهادهای تصمیم‌گیر دولتی افزایش دهد. آن‌ها کاهش مداخله‌های دولت در اقتصاد و عادی‌سازی روابط با برخی از کشورهای دوست را تنها راه‌هایی اقتصاد ایران از این وضعیت بغرنج و حرکت به سمت توسعه عنوان کردند (پسران^۱، ۲۰۱۱: ۷۸، ۸۱). ظهور اجماع واشنگتن^۲ در پایان دهه ۱۹۸۰، شکست جهانی سوسیالیسم در آن مقطع زمانی، برنامه پرسترویکای^۳ پرسترویکای^۳ گورباچف و تجربه‌ی موفق چین در آزادسازی اقتصادی، از عوامل مثبت جهانی در حرکت ایران به سمت یک اقتصاد بازتر بودند. به‌علاوه، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک‌های اروپایی همگی به‌صراحت اعلام کرده بودند که در صورت اجرای اصلاحات اقتصادی در ایران، این کشور اعتبارات بیشتری دریافت خواهد کرد (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۲۴۱-۲۴۲). دولت رفسنجانی نیز که برای اجرای برنامه‌های خود به منابع مالی خارجی نیازمند بود، سعی در جلب رضایت این نهادها داشت.

هاشمی رفسنجانی، چهره‌ای عمل‌گرا، رئیس‌اولین دولت پس از جنگ بود. ائتلاف گسترده‌ای از تکنوکرات‌ها، بازاریان و روحانیون در مجلس و شورای نگهبان از دستور کار جدید اقتصادی دولت رفسنجانی حمایت می‌کردند. دولت رفسنجانی بسته آزادسازی ارائه کرد که در آن پیشنهاد کاهش یارانه‌های دولتی و چند نرخ شدن ارز، کاهش ارزش ارز، ارتقای صادرات، خصوصی‌سازی صنایع ملی شده و کاهش نقش بخش دولتی در کشاورزی را مطرح کرد (کدی، ۲۰۰۶: ۲۶۴). باوجود تغییر در گفتمان دولت، رفسنجانی خود را همچنان وفادار به آرمان «استقلال اقتصادی» کشور معرفی می‌کرد. اما برای دست یافتن بدان، روشی متفاوت از دولت‌های پیشین انتخاب کرده بود. او در انتقاد از دولت پیش از خود استدلال می‌کرد که دولت موسوی با تحمیل محدودیت و افزایش کنترل بر اقتصاد، در عمل اقتصاد کشور را تضعیف کرده و وابستگی آن به درآمدهای نفتی را افزایش داده است (پسران، ۲۰۱۱: ۹۸).

ائتلاف رقیب، که از گروه‌های چپ و محافظه‌کاران مذهبی تشکیل شده بود، در مخالفت با رویکرد جدید دولت، مدعی بودند که پیشنهاد استفاده از تأمین مالی خارجی باعث می‌شود که کشور زیر بار بازپرداخت‌های سنگین قرار بگیرد و گروهی دیگر از انقلابیون نیز باز شدن درهای تجارت آزاد با غرب را زمینه بازگشت فرهنگ غربی به کشور می‌دانستند (کدی، ۲۰۰۶: ۲۶۶). این جناح در مجلس علی‌رغم مخالفت‌ها و نطق‌های تند خود علیه برنامه اول توسعه، به دلیل نداشتن اتحاد

1. Pesaran

۲. Washington Consensus پیمانی است بر سر آزادسازی بازارها، خصوصی‌شدن شرکت‌های دولتی و سیاست‌های دیگری که مشوق سرمایه‌گذاری خارجی است، مانند کاهش رسمی ارزش پول رایج و مقررات زدایی

۳. Perestroika به اصلاحات اقتصادی که در سال ۱۹۸۵ و با روی کار آمدن میخائیل گورباچف در شوروی اجرا شد گفته می‌شود.

در میان اعضای خود، نتوانست در ممانعت از تصویب این برنامه موفق شود. اما موفق شد که تبصره‌هایی را بر بندهای آن پیوست کند. شورای نگهبان که رویکرد محافظه‌کارانه و همسو با دولت داشت، برخی از این تبصره‌های الحاقی دولت‌گرایان را حذف کرد. شورای نگهبان همچنین با رد صلاحیت گسترده‌ی نامزدهای جناح چپ اسلامی در انتخابات مجلس چهارم از جمله مجمع روحانیون مبارز، دولت رفسنجانی را در ادامه‌ی مسیرش یاری کرد (بختیاری^۱، ۱۹۹۶: ۱۹۹).

با شروع سازندگی و اجرای اصلاحات اقتصادی، نرخ رشد درآمد سرانه کشور روندی مثبت و افزایشی به خود گرفت و از ۴ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۱/۲ درصد در ۱۹۹۲ رسید. اما این رشد در دولت دوم رفسنجانی پایدار نبود و در فاصله سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۱ ۲٫۶ درصد افت کرد (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲۹۵). به‌علاوه، به دلیل کاهش بهای جهانی نفت، دولت در بازپرداخت بدهی‌های خارجی خود ناتوان بود و بیش‌ازپیش تحت فشار مخالفان خود قرار گرفت. باین‌وجود، مهم‌ترین عامل شکسته شدن ائتلاف حامی دولت و عقب‌نشینی رفسنجانی از بسیاری از سیاست‌ها، شورش‌های شهری میانه دهه ۱۹۹۰ بود که بر اثر تورم به وقوع پیوسته بود. همچنین بخش‌های مهم بازار که از واردات سود می‌بردند، علاقه‌ای به توسعه صنعتی نداشتند (بختیاری، ۱۹۹۶: ۱۹۹؛ برزین، ۱۹۹۸: ۷۴).

انتخابات ریاست جمهوری هفتم در سال ۱۹۹۷ که منجر به پیروزی محمد خاتمی شد، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. این دور از انتخابات از یک‌سو به ادعای برزین (۸۸: ۱۳۷۷) مرحله‌ی تثبیت جناح‌بندی‌های سیاسی در ایران پس‌انقلابی بود و از سوی دیگر زمان آشکار شدن پیچیدگی‌های صحنه سیاسی در کشور. خاتمی اصلاح‌طلب که از اردوگاه چپ‌گرایان برخاسته بود، با حمایت گروه‌های میانه‌رو حامی رفسنجانی در انتخابات شرکت کرد. ائتلاف موجود که حالا «اصلاح‌طلب» خوانده می‌شد، با کنترل همه‌جانبه اقتصاد توسط دولت موافق نبود و در سیاست خارجی خواهان تنش‌زدایی با غرب بود. خاتمی اولین رئیس‌جمهور پس از انقلاب بود که از فرانسه بازدید کرد و ایده‌ی «گفتگوی تمدن‌ها» را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارائه کرد. در سیاست داخلی نیز کاهش محدودیت‌های اجتماعی را دنبال کرد (ساعی، ۱۴۰۰: ۱۶۴؛ پسران، ۲۰۱۱: ۹۹).

خاتمی مجبور بود که در انتخاب وزرای کابینه و نیز در سیاست‌گذاری، مواضع هر دو طیف موجود در ائتلاف اصلاح‌طلبان را در نظر بگیرد. طیف چپ‌گراتر این ائتلاف بر «عدالت اجتماعی» تأکید داشت و خواهان فاصله گرفتن از میراث رفسنجانی بود. درحالی‌که جناح محافظه‌کارتر اقتصادی اولویت را بر «رشد اقتصادی» قرار داده بود و در پی سرعت بخشیدن به روند آزادسازی

اقتصادی بود (هریس^۱، ۲۰۱۸: ۱۸۵؛ پسران، ۲۰۱۱: ۹۹). علاوه بر منازعات داخلی، همکاری با مجلس پنجم که عموماً نگرشی منفی نسبت به سرمایه‌گذاری خارجی داشت، برای دولت اول خاتمی دشوار بود. عدم هماهنگی دولت و مجلس باعث شده بود که صدهای متناقضی از داخل ایران به سرمایه‌گذاران خارجی برسد. به‌عنوان نمونه، قانون جدید معادن به خارجی‌ها اجازه سرمایه‌گذاری در معادن ایران را می‌داد و دعوت‌نامه‌هایی که صادر می‌شدند بسیار سودآور بودند. اما هم‌زمان هشدارهایی از سوی مقامات در مورد سرمایه‌گذاری خارجی صادر می‌شد (امویی، ۱۳۸۶: ۱۶۴-۱۶۳).

دولت دوم خاتمی نیز علی‌رغم حمایت مجلس ششم که در آن اصلاح‌طلبان اکثریت مطلق را در دست داشتند، مسیر دشواری در پیش داشت. ائتلاف رقیب که عمدتاً متشکل از محافظه‌کاران مذهبی بود و بر نهادهای غیرمنتخب مانند شورای نگهبان تسلط داشت، بر لزوم حفظ استقلال اقتصادی کشور تأکید می‌کرد و نسبت به سرمایه‌گذاری خارجی نگرش خوبی نداشت (همان: ۱۶۵). منازعات داخلی بی‌پایان بر سر این موضوع منجر به ناکامی ایران در جذب سرمایه خارجی موردنیاز شده بود. طی دوره ۲۰۰۰-۲۰۰۴، ورودی سالانه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۲ در ایران به کمتر از ۳ درصد کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بود. کشور ترکیه با جمعیتی مشابه در این دوره توانست سالانه شش برابر ایران سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب کند (پسران، ۲۰۱۱: ۱۳۵).

ناکامی اصلاح‌طلبان در تحقق وعده‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، اتحاد آن‌ها را متزلزل ساخته بود و دیگر از انسجام سال‌های اول خبری نبود. آن‌ها اکثریت را در مجلس هفتم از دست دادند و یک سال بعد، انتخابات ریاست جمهوری را نیز به محمود احمدی‌نژاد، نامزد جناح رقیب - با نام جدید «اصولگرایان» - واگذار کردند. اصولگرایان خود را پایبند به اصول انقلاب اسلامی، به‌ویژه استقلال اقتصادی و عدالت اجتماعی می‌دانستند و احمدی‌نژاد در سیاست‌های داخلی خود را حامی طبقات پایین معرفی می‌کرد. سیاست خارجی نیز کشور در این دوره وارد فاز غیر سازش‌کارانه شد (ربیعی، ۲۰۱۸: ۱۸؛ پسران، ۲۰۱۱: ۹۹).

- رابطه دولت با طبقه سرمایه‌دار و تولیدکننده

برای فهم وزن فعلی طبقه سرمایه‌دار در اقتصاد مصر لازم است تاریخچه شکل‌گیری این طبقه بررسی شود. در سال ۱۹۷۴ رئیس‌جمهور انور سادات با سیاست «انفتاح» خود، درهای اقتصاد مصر را به روی سرمایه خارجی گشود. این تاریخ، نقطه عطفی برای چرخش مصر به سوی یک اقتصاد

1. Harris

2. Foreign direct investment

بازارمحور تحت تسلط بخش خصوصی بود. سادات این سیاست را با هدف حل بحران‌های مالی زمان خود اجرا نمود. در آغاز، دولت تمرکز خود را بر جذب مازاد سرمایه کشورهای حوزه خلیج فارس در اقتصاد مصر نهاد تا بتواند وضعیت کشور را از نظر کمبود ارز و عدم تراز تجاری بهبود بخشد. قانون سال ۱۹۷۷ کشورهای دیگر را نیز در برمی‌گرفت و امکان سرمایه‌گذاری خارجی در بنگاه‌های خصوصی را فراهم می‌ساخت. آزادسازی تجاری و اعطای تضمین در برابر مصادره‌ی بنگاه‌ها و ملی سازی آن‌ها توسط دولت، زمینه شکل‌گیری یک بخش خصوصی قوی و در پیوند با بازارهای جهانی را در مصر به وجود می‌آورد (عدلی، ۲۰۲۰: ۵۶؛ عدلی، ۲۰۱۷: ۴).

بسیاری از کسب‌وکارهای بزرگ در بخش خصوصی از فضای مساعد به وجود آمده و حمایت‌های دولت استفاده می‌کردند بدون اینکه رابطه سیاسی قوی‌ای با دولت داشته باشند. صاحبان آن‌ها به‌هیچ‌عنوان در گذشته خود عضویتی در دستگاه‌های امنیتی، نظامی و بوروکراتیک کشور نداشتند. برخی از آنان از سرمایه‌داران بزرگ به‌جامانده از دوران پیش از کودتای ۱۹۵۲ و برخی دیگر از بازماندگان سوسیالیسم دولتی دهه ۱۹۶۰ هستند. بهترین نمونه‌ها در این زمینه به ادعای عدلی (۲۰۲۱: ۵۶-۵۷)، صنعت خودروسازی داخلی مصر است که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با حمایت سنگین دولت توسعه یافت. خانواده‌های کارآفرینی که از سیاست صنعتی دولت بیشترین سود را بردند مانند قاپور، کاستور، هاشم و الوهاب، هیچ رابطه آشکاری با حکومت مبارک چه از طریق «حزب دموکراتیک ملی» و چه از طرق دیگر نداشتند. در این فضا، کارآفرینانی که نه‌تنها پیوندی با دولت نداشتند بلکه با گروه اخوان المسلمین رابطه نزدیکی داشتند نیز مانند «عبدالعزیز لقما» و «عبدالرحمان سعودی» رشد قابل‌توجهی کردند.

در سوی دیگر، سرمایه‌دارانی قرار داشتند که از پیشینه و ارتباط قوی‌ای با حکومت برخوردار بودند. در سال ۱۹۹۱ دولت مصر با بانک جهانی بر اجرای یک برنامه تعدیل ساختاری در اقتصاد کشور با هدف خصوصی‌سازی تدریجی بنگاه‌های دولتی و حذف سیاست‌های تبعیض‌آمیز علیه بخش خصوصی به توافق رسیدند. از مهم‌ترین برندگان این دور از سیاست‌های اقتصادی، طیف وسیعی از افراد بانفوذی بودند که از پیوندهای قوی سیاسی و رانت اطلاعاتی بهره‌مند بودند. در این میان، نزدیکان خانواده مبارک به‌خصوص جمال مبارک، توانستند کنترل بسیاری از بخش‌های مهم و پربازده اقتصادی کشور مانند صنعت فولاد را به دست‌گیرند (روکو، ۲۰۲۱: ۴). نیروهای مسلح دیگر ذینفعان مهم اصلاحات ساختاری بودند. ارتشیان با استفاده از فرصت به وجود آمده توانستند موقعیت اقتصادی خود را تحکیم بخشند. طبقه‌ای از افسران سر برآورده بودند که در فضای آزادسازی اقتصادی و به‌واسطه قدرت خود، دست بالا را در رقابت‌های اقتصادی داشتند. از مهم‌ترین امتیازات این گروه آن بود که اجازه داشتند که بنگاه‌هایی که قرار بود خصوصی‌سازی

شوند را به اختیار ارتش درآوردند. نزدیکان این نهاد نظامی نیز توانستند از رابطه خود بهره‌های شخصی کلانی ببرند (اسپرینگر، ۱۹۸۹: ۱۱۲؛ اسمیرجیاک، ۲۰۲۱: ۹؛ بلیدس^۱، ۲۰۱۱: ۴۵).

خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی در دهه ۱۹۹۰ و ابتدای ۲۰۰۰ به‌کندی پیش رفت؛ اما با این‌وجود سهم شرکت‌های بخش خصوصی در اقتصاد مصر پیوسته در حال افزایش بود. این برونداد عمدتاً از ۲ طریق حاصل شده بود؛ اول حمایت‌های یارانه‌ای مستقیم و غیرمستقیم دولت از بخش خصوصی، و دوم مقررات زدایی از بخش ارتباطات و بانکداری که برای اولین بار در خدمت بنگاه‌های بخش خصوصی قرار می‌گرفت. سهم بخش خصوصی در حوزه تولیدات صنعتی از تولید ناخالص داخلی غیر هیدروکربنی، از ۵۸٪ سال ۱۹۹۲ به ۸۴٫۳٪ سال ۲۰۱۰ رسید (عدلی، ۲۰۱۷: ۶، ۷). در مجموع در آغاز قرن بیست و یکم، مصر شاهد شکل‌گیری طبقه بزرگ و نیرومندی از بنگاه‌های بزرگ بخش خصوصی بود که سهم قابل‌توجهی در رشد اقتصادی، استخدام نیروی کار و انباشت سرمایه داشتند. برخی از آن‌ها فعالیت‌های خود را از طریق صادرات کالا و خدمات و یا سرمایه‌گذاری به فراسوی مرزهای مصر کشانده بودند. در چنین شرایطی بود که دولت «احمد نظیف» که عمدتاً تشکیل شده از سرمایه‌داران و کارآفرینان بود بر سر کار آمد (عدلی، ۲۰۱۲: ۱۱۱).

در ایران، در دوران حکومت پهلوی (۱۹۷۹-۱۹۲۵)، شرکت‌های دولتی متعدد و بزرگی در حوزه‌هایی همچون استخراج منابع، حمل‌ونقل و بانکداری وجود داشتند. در کنار این‌ها، همچنین بنگاه‌های بزرگ دیگری وجود داشتند که با سرمایه خصوصی و تحت حمایت سیاست صنعتی دولت رشد کرده بودند. به ادعای بشیرییه^۲ (۱۹۸۴: ۴۰) تعداد ۳۷۰ شرکت از ۴۷۳ شرکت بزرگ بخش خصوصی در مالکیت ۱۰ خانواده بودند. اما پس از انقلاب، اکثر بنگاه‌های بخش خصوصی به مالکیت دولت درآمدند. از ۱۱ فوریه سال ۱۹۷۹ (تاریخ پیروزی انقلاب)، تا تاریخ تصویب قانون اساسی، شورای انقلاب بیش از ۶۰ مصوبه دارد که به‌موجب آن‌ها تدریجاً حقوق و اختیارات اداره شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی به دولت، موسسه‌های وابسته به دولت و یا بنیادها و نهادهای انقلابی تازه تأسیس منتقل شد. همچنین کلیه بانک‌های کشور ملی‌سازی شد و تجارت خارجی در اختیار دولت قرار گرفت. به همین ترتیب طی مصوبه‌های مختلف بخش گسترده‌ای از واحدهای تولیدی، صنعتی، تجاری، کشاورزی، خدماتی، موسسه‌های بیمه‌ای و اعتباری و اراضی به مالکیت دولت درآمد. از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ تقریباً ۵۸۰ بنگاه خصوصی، ملی‌سازی شدند. بیش از ۱۰۰ بنگاه اقتصادی که به خاندان سلطنتی مرتبط بودند به مالکیت بنیاد تازه تأسیس مستضعفان درآمدند. سال ۱۹۹۵ بخش عمومی حدود ۷۵ درصد تولید ناخالص داخلی را در کنترل خود داشت و حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد ذخایر کشور را به مصرف می‌رساند (دلفروز، ۱۳۹۳: ۳۱۳؛ هریس، ۲۰۱۹: ۳۶۸).

1. Blaydes
2. Bashiriyyeh

یکی دیگر از روندهای قابل توجه در اقتصاد پس از انقلاب، گسترش شرکت‌های کوچک و متوسط بود. این پدیده عمدتاً ناشی از گرایش‌های ایدئولوژیک رژیم جدید بود که نسبت به واحدهای صنعتی بزرگ بدبین بود و آن‌ها را وابسته به غرب می‌دانست. به‌علاوه در این نگاه، گسترش واحدهای کوچک اسباب بازتوزیع سرمایه به سود طبقات پایین را فراهم می‌کرد. داده‌های آماری مؤید این روند هستند؛ در دوره ۱۹۷۷ تا ۲۰۰۵ شمار سرمایه‌داران ۷۴۰ درصد افزایش یافت و از ۱۸۲ هزار نفر به ۱,۵ میلیون نفر رسید. این در حالی است که تعداد کارگران شاغل در بخش خصوصی تنها ۵۰ درصد بیشتر شده است (دلفروز، ۱۳۹۳: ۳۱۵).

فرایند خصوصی‌سازی که پس از جنگ آغاز شد باهدف دستیابی به رشد اقتصادی بالاتر از طریق کوچک کردن و چالاک سازی دولت انجام گرفت و توسط رؤسای جمهور مختلف پیگیری شد. بنا به دلایل ساختاری مانند ضعف شدید بخش خصوصی واقعی و همچنین وجود بازارهای به‌خوبی ساخت نیافته، نهادها و سازمان‌های دولتی و شبه‌دولتی، ذینفعان اصلی فرایند بودند (هریس، ۲۰۱۹: ۳۶۵). صندوق‌های بازنشستگی از دیگر مقاصد شرکت‌های خصوصی‌سازی شده بودند. در شرکت‌های دولتی، کارگران تنها سهم ناچیزی از حق بیمه و پاداش بازنشستگی خود را پرداخت می‌کنند و بخش عمده آن بر عهده دولت است. با افزایش جمعیت و افزایش کارکنان بخش دولتی، فشار مالی بسیار زیادی برای پرداخت سهم بیمه و پاداش بازنشستگی بر دولت وارد شد. راه‌حل دولت این بود که به‌جای پرداخت نقدی سهم خود، تعدادی از شرکت‌های خود را در قالب خصوصی‌سازی به صندوق‌های بازنشستگی واگذار کند (هریس: ۳۶۷).

– سیاست اجتماعی

خروج دولت: وضعیت بسیار بد نابرابری در مصر از چالش‌های پیش روی دولت بوده است. در زمان خیزش موسوم به بهار عربی (۲۰۱۱) از هر ده فرد ثروتمند آفریقایی چهار نفر آن‌ها مصری بودند؛ اما هم‌زمان یک‌چهارم کل جمعیت کشور و بیش از نیمی از جمعیت شمال مصر در فقر شدید زندگی می‌کردند. به ادعای پیکتی^۱، مصر یکی از بالاترین درجات نابرابری در دارایی و درآمد را در میان گروه کشورهای با درآمد متوسط به پایین دارد. اندازه طبقه فقیر نیز در این مدت رو به رشد بود. بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰، نسبت مصری‌هایی که با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی خود را می‌گذراندند، از ۲۰,۲ به ۲۹,۲ درصد افزایش یافت (اسپرینگر، ۲۰۱۷: ۲۸).

با اجرای برنامه تعدیل ساختاری و کاهش بسیاری از هزینه‌های مدنی دولت، شاخص‌های نابرابری تشدید شدند. نسبت مخارج عمومی به کل تولید ناخالص داخلی است از ۳۰ درصد در زمان ریاست جمهوری انور سادات به ۱۲ درصد در میانه دهه ۱۹۹۰ رسید که نتیجه مستقیم آن افزایش

هزینه‌های خانواده‌ها برای اموری مانند مراقبت‌های بهداشتی و آموزشی بود. بسیاری از خانواده‌ها دیگر توان فرستادن فرزندان خود به مدرسه را نداشتند. این موضوع بیش از همه دختران را متأثر ساخت. دختران جوان به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان مستخدم با درآمد ساعتی ۳۰۰ تا ۵۰۰ پوند مصری کار می‌کردند (بلیدس، ۲۰۱۱: ۴۳). همچنین، حاشیه‌نشینی در شهرهای بزرگ در این دوره رشد قابل توجهی پیدا کرده بود. با کاهش مداخله دولت، سازمان‌های غیردولتی^۱ها وظیفه تأمین خدمات اجتماعی و رفاهی را بر عهده گرفتند. در بسیاری موارد سازمان‌های مذهبی نزدیک به گروه اخوان المسلمین عهده‌دار این نقش شدند که افزایش محبوبیت آن‌ها را در پی داشت (همان: ۴۴). در دهه ۲۰۰۰ شاخص‌های اقتصاد کلان به میزان قابل توجهی بهبود یافت. اما همان‌طور که لوهه (۲۰۱۳: ۲۰) استدلال می‌کند، این موضوع بیشتر به دلیل سودهای مقطعی مانند افزایش صادرات گاز طبیعی بوده است تا نتیجه اصلاحات ساختاری یا افزایش بهره‌وری اقتصاد کشور.

عقب‌ماندگی درآمدی اقشار گوناگون جامعه که هم‌زمان شده بود با عقب‌نشینی مستمر دولت از ایفای وظایف اجتماعی، محرومیت و در نتیجه نارضایتی اجتماعی را تشدید کرده بود. موج‌های اعتراضی یکی پس از دیگری می‌آمدند و بر قدرتشان افزوده می‌شد. شورش خونین دهقانان با بیش از ۱۰۰ کشته در سال ۱۹۹۷، اعتراضات گسترده دانشجویی در سال ۲۰۰۳ و شورش بدوی‌ها در میانه دهه ۲۰۰۰ از موارد قابل‌ذکر هستند. جنبش کارگران در این ۲ دهه بزرگ‌ترین و پایدارترین جنبش اجتماعی در کشور مصر از زمان مبارزات برای بیرون راندن اشغالگران بریتانیایی پس از پایان جنگ جهانی دوم به حساب می‌آید. از ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ تعداد ۷۰۰ تظاهرات و بین ۵۵۰ و ۶۱۴ اعتصاب گزارش شد. نقطه اوج اعتراضات کارگری پیش از خیزش میدان تحریر، سال ۲۰۰۹ بود با ۷۰۰ اعتصاب و اعتراض ثبت‌شده (حلاوا^۲، ۲۰۲۱: ۱۳۴؛ اسماعیل^۳، ۲۰۰۶: ۱۶۲؛ بلیدس، ۲۰۱۱: ۱۸۴، ۱۸۵؛ جویا، ۲۰۲۰: ۱۸۷، ۱۸۸).

قرارداد اجتماعی پس از انقلاب: سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی پس از انقلاب، نقشی

مرکزی در تثبیت و مشروعیت بخشی به رژیم تازه تأسیس جمهوری اسلامی داشت. بدین منظور، گسترش عدالت و سیاست‌های بازتوزیعی، به‌عنوان اصلی‌ترین ابزارها در نظر گرفته شدند. استخدام گسترده در دستگاه بوروکراسی و اختصاص زمین‌های دولتی برای ساخت مسکن و نیز قانونی اعلام کردن خانه‌های غیررسمی از اولین و مهم‌ترین گام‌های رژیم جدید برای پاسخ به مساله نابرابری و در نتیجه تثبیت جایگاه اجتماعی خود بود (کشاورزبان^۴، ۲۰۱۵: ۱۱). رخداد جنگ ۸ ساله و حضور پررنگ نیروهای مردمی در جبهه‌ها به‌زودی روشن ساخت که اقشار فرودست

1. Non-governmental organization
2. Halawa
3. Ismail
4. Keshavarzian

شهری و روستایی بدنه اصلی رزمندگان را تشکیل می‌دهد. از این رو طبیعی بود که رژیم جدید تأمین حداقل معیشت آن‌ها را در اولویت قرار دهد (دلفروز، ۱۳۹۳؛ ۲۷۹).

مشکلات اقتصادی ناشی از انقلاب و جنگ، چالش‌های مهمی را برای ادامه سیاست‌های باز توزیعی ایجاد کرده بود. در نتیجه، دولت رفسنجانی پس از پایان جنگ، رشد اقتصادی را به صدر اهداف و اولویت‌های خود آورد و در پی مساعد نمودن شرایط برای فعالیت تولیدکنندگان و سرمایه‌داران بود. فشارهای اقتصادی برنامه تعدیل ساختاری در حالی به طبقات پایین جامعه وارد می‌شد که دیگر خبری از حمایت‌های دولتی سال‌های جنگ مانند توزیع کوپن نبود. طی سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۳، نرخ تورم سالانه بین ۳۰ تا ۵۹ درصد در نوسان بود که استاندارد زندگی طبقات پایین (و طبقه متوسط جدید) را به شدت کاهش داده بود و در نتیجه منجر به نآرامی‌های متعدد اجتماعی در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ در چندین شهر بزرگ شده بود (ریبی، ۲۰۱۸؛ ۱۳). البته هم‌زمان با تغییر گفتمان اقتصادی دولت، نهادهای انقلابی مانند کمیته امداد، جهاد سازندگی و بنیادها، سیاست‌های بازتوزیعی را در میان توده‌های محروم‌تر جامعه اجرا می‌کردند. این نهادها چترهای حمایتی را بر جمعیت‌های دورافتاده و محروم و نیروی کار غیررسمی گسترش دادند (هریس، ۲۰۱۷؛ ۱۲۱). توسعه اقتصادی دولت رفسنجانی منجر به گسترش طبقه متوسط و بازگشت آن به معادلات سیاسی شد.

تغییرات قابل توجهی در کیفیت جامعه ایران مانند افزایش تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان، رشد نرخ باسوادگی و گسترش حرفه‌ها و اقشار جدید مانند پزشکان، وکلا، اساتید دانشگاه و غیره رخ داده بود (ساعی، ۱۳۹۷؛ ۲۱۳). خاتمی، رئیس دولت اصلاحات که مهم‌ترین پایگاه اجتماعی‌اش طبقه متوسط جدید و سایر گروه‌های اجتماعی که عمدتاً شهری و تحصیل کرده بودند، در سال ۱۹۹۷ به قدرت رسید. با تسلط اصلاح‌طلبان بر مجلس ششم در سال ۲۰۰۰، گفتمان غالب در نهادهای انتخابی به سوی دموکراتیزه شدن سیاسی-اجتماعی پیش رفت (ساعی، ۱۴۰۰؛ ۱۵۰). آن‌ها در پاسخ به پایگاه رأی خود سیاست‌های نسبتاً بازتری را در عرصه فرهنگی و اجتماعی اتخاذ کردند. طبقه فرودست با گفتمان اصلاح‌طلبان و اولویت‌بندی جدید در عرصه سیاسی کشور همدلی نداشتند.

در بعد اقتصادی، خاتمی سعی کرد با تثبیت متغیرهای کلان اقتصادی و ترازهای مالی، رشد اقتصادی آغاز شده در دولت رفسنجانی را حفظ کند که در این امر نسبتاً موفق بود. متوسط نرخ تورم با کاهش محسوس در دوره زمانی وی به ۱۴/۲ درصد رسید (ریبی، ۲۰۱۸؛ ۱۵). این دستاورد در حالی محقق شد که قیمت نفت در ابتدای دوره ریاست جمهوری او کاهش یافته بود. خاتمی در پی سیاست تنش‌زدایی با غرب، بسیاری از شرکت‌های بزرگ مانند توتال و شل را به ایران دعوت کرد و در ادامه مسیر توسعه صنعتی رفسنجانی، به نوسازی صنایع فرسوده کشور پرداخت. او نیز

مانند سلف خود سیاست اجتماعی کارآمدی در قبال طبقات پایین شهری و روستایی نداشت. رشد ضریب جینی در دوره خاتمی از ۰/۳۹۶ در سال ۱۹۹۸ به ۰/۴۱۵ در سال ۲۰۰۳، نشان‌دهنده افزایش نابرابری درآمدی است (آموزگار^۱، ۲۰۰۵: ۵۵).

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹، درحالی که ادبیات اصلاح‌طلبان عمدتاً به موضوعاتی مانند حقوق بشر و آزادی‌های اجتماعی می‌پرداخت، محمود احمدی‌نژاد، کاندیدای محافظه‌کار، مشکلات اقتصادی-اجتماعی همچون بیکاری و تورم را هدف قرار داد و کمپین انتخاباتی او نیز بر ساده زیستی تأکید داشت. احمدی‌نژاد پس از پیروزی در انتخابات، اقدامات بسیاری در راستای سیاست‌های بازتوزیعی خود انجام داد. از ابتکارهای دولت او طراحی سفرهای استانی بود؛ او به بسیاری از شهرها و روستاهای دورافتاده سفر نمود و حتی برخی جلسات هیئت دولت را در خارج از تهران تشکیل داد. وی در این سفرها وعده اجرای پروژه‌های عمرانی متعددی را می‌داد و هزاران نامه کتبی از مردم دریافت می‌کرد. وی نرخ بهره را کاهش داد، برنامه‌هایی برای افزایش وام ازدواج و وام‌های کوچک دیگر انجام داد و حداقل دستمزد را افزایش داد. از دیگر اقدامات بازتوزیعی او، تأسیس صندوق مهر امام رضا برای کمک به ازدواج، شغل و مسکن جوانان بود. در سال‌های ابتدایی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، هزینه‌های جاری کشور ۵۷/۳ درصد افزایش یافت. برای تأمین مالی پروژه‌های ذکرشده نیز بودجه‌های جاری و عمرانی از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ هر سال بیش از ۱۰٪ افزایش یافت است. به‌علاوه بارها از حساب ذخیره ارزی که در سال ۲۰۰۰ توسط دولت خاتمی باهدف کاهش تأثیر منفی نوسانات قیمت نفت تأسیس شد، برداشت صورت گرفت. قیمت بالای نفت هم‌زمان با سال‌های ابتدایی دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد دست او را برای پیگیری اهدافش باز کرده بود؛ اما با کاهش بهای نفت در سال‌های بعدی، سیاست‌های بازتوزیعی دولت به شدت محدود شد، که منجر به ایجاد نارضایتی‌های گسترده‌ای شد. (هریس، ۲۰۱۷: ۲۰۶؛ ربیعی، ۲۰۱۸: ۲۰؛ دلفروز، ۱۳۹۸: ۲۵۶-۲۵۷). اقدامات دولت احمدی‌نژاد نه تنها نتوانست فقر را کاهش دهد بلکه بخش قابل توجهی از طبقه متوسط را به زیرخط فقر کشاند.

نتیجه‌گیری و بحث

در این پژوهش تلاش شد که با استفاده از چارچوب نظری، شواهد مرتبط و کافی گردآوری شود و پس از ارائه‌ی تحلیل علمی به پرسش‌های آغازین پاسخ داده شود. در ادامه نتایج این پژوهش در قالب جدول ارزش خواهد آمد و سپس به بحث درباره این یافته‌ها پرداخته خواهد شد.

جدول شماره ۳: جدول ارزش (نتایج)

کشور	یکپارچگی اقتدار دولت	تعهد طبقاتی دولت به سرمایه‌داران و تولیدکنندگان	سیاست اجتماعی	نتیجه
ایران	-	-	-	توسعه صنعتی ناموفق
مصر	-	-	-	توسعه صنعتی ناموفق

از سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰، کشور مصر شاهد چرخش به سوی یک اقتصاد آزادتر با محوریت بخش خصوصی بود و بنابراین در بازه زمانی مورد مطالعه (۲۰۱۰-۱۹۹۰) این کشور دارای بخش خصوصی نسبتاً قوی و آماده همکاری با دولت بود. در حالی که در ایران، مصادره‌ها و فرار سرمایه در سال‌های ابتدایی انقلاب و جنگ، طبقه تولیدکننده و سرمایه‌دار را تا مرز نابودی کشانده بود. ضعف جدی بخش خصوصی از موانع جدی بر سر راه دولت‌های پس از جنگ در ایران بوده است. کشور مصر در سال‌های پس از کودتای ۱۹۵۲ وضعیت مشابهی را از سر گذرانده بود و بنگاه‌های بسیاری مصادره و ملی اعلام شده بودند. طبقه سرمایه‌دار و تولیدکننده معاصر با حسنی مبارک، کسانی بودند که توانستند از ملی‌سازی‌ها و اقتصاد دولتی دوره جمال عبدالناصر جان سالم به دربرند و با آزادسازی اقتصادی و تضمین‌های ارائه شده از سوی دولت انور سادات، جانی دوباره گرفته بودند.

در آغاز دهه ۱۹۹۰ و با سیطره گفتمان نئولیبرالیسم در جهان، کشورهای مختلفی از جمله ایران و مصر، اقدام به اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری مانند آزادسازی اقتصاد و خصوصی‌سازی کردند. دو کشور مورد مطالعه این سیاست‌ها را به درجات متفاوتی اجرا نمودند اما نتایج آن کمابیش مشابه بود. سیاست انفتاح و نیز برنامه‌های تعدیل ساختاری دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، منجر به شکل‌گیری طبقه جدیدی از سرمایه‌داران شامل تولیدکنندگان و تجار شده بود که تا پیش از آن از اعضای عالی‌رتبه بروکراسی دولتی بودند. برندگان فرایند خصوصی‌سازی در ایران نیز با توجه به ضعف جدی بخش خصوصی واقعی، بنیادها، نهادها و صندوق‌های سرمایه‌گذاری دولتی و یا موازی دولت بودند. کاهش تعرفه‌ها و تسهیل سیاست‌های مرتبط با واردات در هر دو کشور و نیز ایجاد مناطق آزاد تجاری در ایران، طبقه جدیدی از نخبگان اقتصادی را ایجاد کرد که عمدتاً از طریق واردات رشد یافته بودند و نه از طریق تولیدات بر مبنای سرمایه‌گذاری خارجی.

در چنین شرایطی، تشکیل کابینه احمد نظیف در سال ۲۰۰۴ که اکثر اعضای آن از سرمایه‌داران بزرگ و شناخته شده‌ی کشور بودند، اتفاق مهمی در تاریخ کشور مصر به حساب می‌آید. نخبگان اقتصادی‌ای که توانسته بودند در این دوره به هیئت دولت و وزارتخانه‌ها راه پیدا کنند،

تصمیمات و قوانین مربوطه را به سود خود و شبکه حامیانشان بازتعریف کردند. دلالت‌های این پدیده برای سیاست توسعه در مصر، اولاً برهم خوردن موازنه قدرت میان دولت با نخبگان اقتصادی است؛ بدین معنی که دولت دیگر دست بالا را در این موازنه نداشت و کارآمدی آن در سیاست‌گذاری و تخصیص منابع به بنگاه‌های اقتصادی کاهش یافته بود. دوماً، شرایط به وجود آمده کارکرد بازتوزیعی دولت را به شدت تحت‌الشعاع قرار داده بود و توانایی دولت در ایفای نقش میانجی‌گری بین طبقات مختلف در جامعه کاهش پیدا کرده بود.

دولت در مصر رفته‌رفته از قرارداد اجتماعی سوسیالیستی دوران جمال عبدالناصر خارج شد؛ درحالی‌که در ایران بسیج اجتماعی سال‌های انقلاب و جنگ، کماکان فشار را بر دولت‌های مختلف برای پایبندی به آرمان عدالت اجتماعی حفظ کرده بود. یکی از اصلی‌ترین چالش‌های پیش روی دولت‌های پس از جنگ برقراری تعادل میان رشد و عدالت اقتصادی بود. ضعف این دولت‌ها در پیگیری یک سیاست اجتماعی منسجم و کارآمد که طبقات بیشتری را در برگیرد، منجر به تضعیف رابطه دولت-جامعه شده بود. این موضوع مانع مهمی بر سر راه حرکت ایران به سوی توسعه صنعتی به حساب می‌آید.

یکی دیگر از آرمان‌های مهم انقلاب ۱۹۷۹ در ایران، دست یافتن به استقلال اقتصادی بود. دولت‌ها و جناح‌های سیاسی مختلف پس از انقلاب با وجود اعلام پایبندی بدین آرمان، خوانش‌ها و در نتیجه راه‌های متفاوتی برای رسیدن بدان در نظر داشتند که به نوبه خود نافی یکپارچگی در سیاست‌گذاری و عمل شده بود. این عدم یکپارچگی بر سر استراتژی‌های توسعه در کشور مصر نیز قابل مشاهده است. نظامیان که در دهه‌ی ۱۹۹۰ بازگشت پر قدرتی به صحنه اقتصادی داشتند، حامی دولت‌گرایی ناصری و خودکفایی در تولیدات کشاورزی و صنعتی بودند. درحالی‌که دولت در پی ادغام هرچه بیشتر اقتصاد مصر در اقتصاد جهانی و کاهش نقش دولت در اقتصاد بود.

علی‌رغم تمرکز این پژوهش بر نقش سیاست در امر توسعه، توجه به عوامل ساختاری و تاریخی از اهمیت شایانی برخوردار است. در ادبیات پژوهشی دولت توسعه‌گرا نیز بر زمینه‌مند بودن سیاست توسعه در درون ساختارها و میراث تاریخی تاکید شده است. ایران و مصر از کشورهای مهم در حوزه‌ی جنوب جهانی^۱ هستند که علی‌رغم کوشش‌های بسیار، نتوانسته‌اند از موقعیت خود در جهان پیرامونی^۲ به جهان نیمه‌پیرامونی^۳ انتقال یابند. دلالت‌های این ناکامی بر اقتصادهای دو کشور، نرخ‌های بالای فرار سرمایه در فرم‌های مختلف آن است. شباهت مهم دیگر این دو کشور از نگر تاریخی است. مصر و ایران هر دو از امپراطوری‌های باستانی هستند که نتوانسته‌اند به حیات

1. Global South
2. Priphery
3. Semi-priphery

خود در قالب نوین دولت-ملت ادامه دهند. البته توجه بدین مشابهت‌های تاریخی نباید ما را از توجه به تفاوت‌های مهم این دو کشور بازدارد. وجود دولت اسلامی در ایران و غیاب آن در مصر، روابط مستحکم دولت مصر با کشورهای غربی به ویژه آمریکا و تحریم‌های شدید علیه ایران، همگی از تفاوت‌های قابل توجه بین دو مورد هستند.

اولین مواجهه کشورهای حوزه خاورمیانه با روش تولید صنعتی به سده‌ی نوزدهم بازمی‌گردد. در این مقطع که تقریباً نیم قرن از رخداد انقلاب صنعتی در اروپا می‌گذشت، این قاره شاهد پدید آمدن بوروکراسی‌های غیرشخصی و بزرگ، آموزش همگانی، تغییر و توسعه در وسائط حمل و نقل و ارتباط جمعی، و نیز ظهور ارتش‌های مدرن بود. در این دوره ایران و مصر همچون دیگر جوامع خارج از حوزه اروپا، کماکان به روش‌ها و ابزارهای سنتی تولید وابسته بود. این مواجهه موجب بروز خودآگاهی در نخبگان این جوامع از عقب ماندگی خود از غرب شده بود. در این دوره مساله عقب ماندگی، مساله اصلی این جوامع و چهره‌های شاخصی مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی و عباس میرزا شده بود. همچنین ظهور نخبگان توسعه‌گرا از جمله امیرکبیر در ایران و محمدعلی‌پاشا در مصر، تنها در پی این مواجهه بود. مدرنیزاسیون ارتش و بوروکراسی کشور از اقدامات اصلاحی این نخبگان به حساب می‌آید (ربیعی، ۱۳۹۱).

اقدامات اصلاحی این نخبگان توسعه‌گرا خشم طبقات حاکم و ذینفعان را برانگیخته بود. به علاوه رخداد‌های مهم و تاثیرگذاری همچون فروپاشی امپراتوری عثمانی که مصر بخشی از آن بود، انقلاب مشروطه در ایران و نیز جنگ جهانی یکم در ابتدای سده بیستم، نه تنها آرمان مدرنیزاسیون و صنعتی‌سازی را ناکام گذاشت، بلکه موجب بروز ناراضی‌گسترده‌ای در این جوامع شده بود. فقدان تجربه‌ی مدرنیته پیش از مدرنیزاسیون شتابان، جوامع سنتی و مذهبی این کشورها را دستخوش نابسامانی‌های ژرفی کرده بود. در این زیست جهان بود که اسلام سیاسی به عنوان نیرویی متفقد متولد شد. این نیرو زوال فرهنگی ناشی از پیروی از الگوی توسعه غربی را مورد اعتراض قرار داد (سعید، ۱۳۷۹). همچنین ربیعی (۱۳۹۱) با برشمردن ۳ مرحله حیات اسلام سیاسی، یعنی خودباختگی، تهاجم و در نهایت شکست سیاسی به بررسی رابطه اسلام سیاسی با توسعه در منطقه منا پرداخته است. برآمدن جنبش اخوان المسلمین در دهه دوم قرن بیستم در کشور مصر و انقلاب اسلامی در ایران در پایان دهه ۷۰ از برجسته‌ترین رخدادها از این نظر هستند. به طور کلی اندیشمندان علوم اجتماعی، بنیادگرایی دینی را خارج از متن مدرنیته نمی‌بینند.

از یافته‌های مهم این پژوهش می‌توان به نقش روابط دولت-جامعه در موفقیت یا عدم موفقیت توسعه صنعتی اشاره کرد. رابطه‌ی دولت به ویژه با طبقه‌ی متوسط نوین در این پژوهش مورد

بررسی قرار گرفته است. به طور کلی، دولت‌ها برای پیشبرد برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای خود به همراهی طبقات مختلف جامعه نیاز دارند. این پژوهش ادعا می‌کند دولت‌های مصر و ایران در ایجاد این همراهی موفقیت‌چندانی بدست نیاورده‌اند. روابط دولت-جامعه با امر توسعه در یک رابطه‌ی دیالکتیکی قرار دارند. دوره‌های رشد و ثبات اقتصادی و نیز سرمایه‌گذاری دولت در خدمات اجتماعی مانند آموزش و بهداشت منجر به سربرآوردن طبقات و قشربندی‌های اجتماعی جدید می‌شود. این طبقات و قشربندی‌ها نیز به نوبه خود، عرصه سیاسی را دستخوش دگرگونی می‌کنند. ظهور جنبش اصلاحات و رویدادهای پس از آن در ایران، و نیز جنبش کفایه و بهار عربی در مصر، شاهد حضور پررنگ طبقات متوسط جدید همچون افراد تحصیل کرده و شهرنشین بودند (بیات، ۲۰۱۳). سرمایه‌گذاری‌های گسترده دولت‌های ایران و مصر در توسعه بهداشت و آموزش عالی و نیز رشد شهرنشینی منجر به برآمدن این طبقات شده‌اند. از سوی دیگر، ناکامی در فراهم آوردن فرصت‌های اقتصادی و ارتقا اجتماعی موجب سرخوردگی این گروه‌ها و طبقات شده بود. در نهایت، فقدان مسیرهای دموکراتیک، این سرخوردگی را به جنبش اجتماعی پیوند داده بود.

نقش آفرینی و مداخله مستقیم دولت در امر توسعه، بایستی در بستر سنت‌ها و میراث تاریخی سیاسی هر منطقه بررسی و تفسیر شود. دولت‌ها با برعهده گرفتن مسئولیت توسعه، ناچار به پذیرفتن الزامات و شرایط آن نیز بودند. تخصص‌گرایی، روابط غیرشخصی، رویکرد غیرایدئولوژیک به منافع کشور از الزامات مهم توسعه هستند. با این وجود، نهادها و ساختارهای سنتی بسیار بادوام‌تر از آن بودند که بشود به سرعت آنان را کنار نهاد. ساختار قومی و قبیله‌ای منطقه، تعصبات مذهبی، و نهادهای مستحکمی همچون خویشاوندسالاری، تأثیرات بسیاری بر توسعه‌گرایی در کشورهای منطقه گذاشته‌اند. مفاهیم مهمی همچون «پدرسالای جدید» و «نظام سلطانی» هر کدام از رویکردهایی متفاوت اما نزدیک به هم به بررسی مناسبات دورنی و نیز نتایج چنین نظم‌های سیاسی‌ای در این منطقه پرداخته‌اند (شرابی، ۱۳۹۵؛ شهابی و لینز: ۱۹۹۸). استبداد سیاسی، فساد، هدر رفتن ثروت نفت و جنگ از نتایج مهم این شرایط بوده‌اند.

ایران و مصر هر دو تحت تأثیر درآمدهای رانتی در فرم‌های مختلف آن بوده‌اند. منابع سرشار نفتی و گازی منبع اصلی رانت غیرمولد در اقتصاد ایران هستند. درآمدهای حاصل از این منابع صرف پروژه‌ها و طرح‌های توسعه همانند گسترش زیرساخت‌ها و کارخانجات شده است. همچنین برخلاف باور بسیاری، این درآمدها منجر به ثبات سیاسی و ایجاد حاشیه امن برای دولت‌های رانتی شده است. نمونه پادشاهی‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس از موارد مهم در این زمینه است (ربیعی، ۲۰۲۰ ب). مصر نیز با بهره‌گیری از درآمدهای حاصل از عبور و مرور در کانال سوئز و کمک‌های مالی بین‌المللی از کشورهای همچون آمریکا و کشورهای عرب، دولتی رانتی به حساب می‌آید (بیلای، ۲۰۰۸). منبع درآمدی مهم دیگر برای دولت مصر، درآمدهای حاصل از توریسم بوده است. از الزامات مهم برای گسترش بخش گردشگری باز کردن فضای اجتماعی در کشور

است. این اقدامات در جامعه سنتی مصر با واکنش‌های بسیاری روبرو شد و خود به منبعی برای بی‌ثباتی سیاسی تبدیل شده است. با این وجود، ادبیات دولت توسعه‌گرا بر اولویت سیاست توسعه که حاصل منازعات قدرت در درون ساخت دولت است تاکید می‌کند. کشورهای مختلفی فارغ از بهره‌مندی یا عدم بهره‌مندی از درآمدهای رانتهی توانسته‌اند توسعه یابند. درآمدهای نفتی در دولت‌هایی که برخوردار از یکپارچگی در میان نخبگان سیاسی هستند، عامل مثبتی در رشد و توسعه اقتصادی آن جامعه به شمار می‌روند.

- ادبیات پژوهشی دولت توسعه‌گرا هدف از توسعه را رسیدن به سطوح بالاتر رفاه و افزایش ثروت ملی دانسته و دولت را بازیگر اصلی این فرایند معرفی می‌کند. دولت‌ها، چه اقتدارگرا و چه دموکراتیک، در صورت بهره‌مندی از اراده، یکپارچگی و روابط مستحکم با جامعه، قادر به اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای خود خواهند بود. با این وجود، دولت‌ها مستقل از دموکراتیک بودن یا غیر دموکراتیک بودن، باید به الزامات توسعه تن دردهند. دولت‌ها در امر توسعه مداخله می‌کنند تا رقابت آزاد را ممکن کنند. این دولت‌ها با افزایش شفافیت، کاهش سهم اقتصاد پنهان و گسترش حاکمیت قانون، عملکرد بازارها را بهبود می‌بخشند. مغشوش کردن سازوکارهای بازار آزاد از طریق امنیتی کردن اقتصاد و کاهش شفافیت در جامعه، نتیجه‌ای به جز ناکامی در توسعه نخواهد داشت.

منابع

- امویی، بهمن (۱۳۸۲)، *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی*، تهران: گام نو.
- برزین، سعید (۱۳۷۷)، *جناح‌بندی سیاسی در ایران؛ از دهه ۱۳۶۰ تا دوم خرداد ۱۳۷۶*، تهران: نشر مرکز.
- دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۳)، *دولت و توسعه اقتصادی: اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت توسعه‌گرا*، تهران: نشر آگاه.
- ربیعی، کامران (۱۳۹۱)، موانع رشد جامعه‌شناسی در خاورمیانه سده اخیر. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، دوره ششم، شماره ۲، ۱۰۱-۷۷.
- ساعی، علی (۱۳۸۶)، *دموکراتیزاسیون در ایران*، تهران: نشر آگاه.
- ساعی، علی (۱۳۹۲)، *روشن پژوهش تطبیقی با رویکرد تحلیل کمی، تاریخی و فازی*، تهران: نشر آگاه.
- ساعی، علی (۱۴۰۰)، *نخبگان سیاسی پس‌انقلاب (تحلیل طبقاتی چرخش نخبگان در ایران)*، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- سینایی، وحید (۱۳۹۰)، بررسی نقش سومین دوره مجلس شورای اسلامی در سیاست‌گذاری (مطالعه‌ی موردی: برنامه‌ی اول و گذار به دوره‌ی سازندگی (۷۱-۱۳۶۷))، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، دوره ششم، شماره ۳، شهریور، ۱۰۶-۷۵.
- شرابی، هشام (۱۳۹۵)، *پدرسالاری جدید*، مترجم: احمد موثقی. تهران: نشر کویر.
- عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۸۷)، *منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مصلی نژاد، غلامعباس (۱۳۸۴)، *دولت و توسعه اقتصادی در ایران*، تهران: نشر قومس.
- مومنی، فرشاد (۱۳۸۶)، *اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری*، تهران: نقش و نگار.
- وزیربان، امیرحسین؛ طلوعی، هادی (۱۳۹۶)، بررسی مدل توسعه در دوران ریاست جمهوری هاشمی، *فصلنامه سیاست (دانشگاه تربیت مدرس)*، شماره ۱۴، ۷۸-۶۱.
- Abdelrahman, Maha (2015), Policing neoliberalism in Egypt: the continuing rise of the 'securocratic' state, *Third World Quarterly*, Volume 38, 185-202.
- Abul-Magd, Zeinab (2017), *Militarizing the Nation the Army, Business, and Revolution in Egypt*, New York: Columbia University Press.
- Adly, Amr (2020), *Cleft Capitalism; The Social Origins of Failed Market Making in Egypt*, Stanford: Stanford University Press.
- Adly, Amr (2017), *Too Big To Fail Egypt's Large Enterprises After the 2011 Uprising*, Carnegie Middle East Center, paperwork.

- Adly, Amr (2021), **Introduction: A brief history of nation, state, and market**, New York: Routledge.
- Amjad, M. (2001). Iran: **From royal dictatorship to theocracy** (H. Moftakhari, Trans. [Persian]). Tehran: Baaz Publication.
- Amsden, Alice H, (1989), **Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization**, London: Oxford University press.
- Amuzegar, Jahangir (2005), The Third Development Plan: an Appraisal, **Middle East Policy**, fall, Vol.12, No.3, pp.46-63.
- Bakhtiari, Bahman (1996), **Parliamentary Politics in Revolutionary Iran: The Institutionalization of Factional Politics**, Gainesville: University of Florida Press.
- Ayubi, Nazih (1995), **Over-Stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East**, London: I. B. Tauris.
- Bashiriyeh, Hossein (1984), **The State and Revolution in Iran, 1962-82**, London: Croom Helm.
- Beblawi, Hazem (2008), **Economic growth in Egypt: Impediment and Constraints (1974-2004)**, Commission on Growth and Development Working Paper; No. 14. © World Bank, Washington, DC.
- Blaydes, Lisa, (2011), **Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Chang, Ha joon (1995), **Industrial Policy and the Role of the State in Egypt: Relevance of East Asian Experience**, Economic Research Forum, Working Papers.
- Chang Ha-Joon (2002), **Kicking Away the Ladder: Development Strategy in Historical Perspective**, London: Anthem Press.
- Chehabi, Houchang & Linz, Juan (1998), **Sultanistic Regimes**, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Chibber, Vivek (2006), **Locked in Place: State-Building and Late Industrialization in India**, New Jersey: Princeton University Press.
- Djoufelkit-Cottenet, Helene (2008), **Egyptian Industry since the Early 1970s: A History of Thwarted Development**, Agence Française de Développement, no.61, Working Papers.
- Evans, Peter (1995), **Embedded Autonomy: States and Industrial Transformation**, New Jersey: Princeton University Press.
- Halawa, Hafsa (2021), **Civil Society and Revolution (2000-present)**, New York: Routledge.
- Harris, Kevan (2017), **A Social Revolution; Politics and the Welfare State in Iran**, Oakland: University of California Press.
- Harris, Kevan (2019), **"Iran's commanding Heights: Privatization and Conglomerate Ownership in the Islamic Republic."** Crony Capitalism in the

- Middle East Business and Politics from Liberalization to the Arab Spring. Edited by Ishac Diwan, Adeel Malik, and Izak Atiyas, London: Oxford University Press.
- Harb, Imad (2003), The Egyptian Military in Politics: Disengagement or Accommodation? **Middle East Journal**, Vol. 57, No. 2, 269-290.
- Ismail, Salwa (2006), **Political Life in Cairo's New Quarters**, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Joya, Angela (2020), **The Roots of Revolt: A Political Economy of Egypt from Nasser to Mubarak**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Keddie, N., Richard, Y. (2006), **Modern Iran, Roots and Results of Revolution**, New Haven: Yale University Press.
- Keshavarzian, Arang (2015), **The Iran Deal as Social Contract**, Middle East Report, Working Paper.
- Kiely, Ray (1998), **Industrialization and development: A comparative analysis**, London: University College London Press.
- Kohli, Atul, (2004), **State-Directed Development: Political Power and Industrialization in the Global Periphery**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Koehler, Kevin (2008), Authoritarian Elections in Egypt: Formal Institutions and Informal Mechanisms of Rule: **Democratization**, Volume 15, No. 5, 974-990.
- Lang M. (2012), **Comparative-Historical Methods**, London: SAGE Publication.
- Leftwich, Adrian, (2011), Developmental States, Effective States and Poverty Reduction; **The Primacy of Politics: United Nations Research Institute for Social Development**, Volume 5, 45-68.
- Loewe, Markus (2013), Industrial policy in Egypt 2004–2011, German Institute of Development and Sustainability, **Discussion Paper**, No. 13, 1-122.
- Movahed, Masoud (2020), Industrializing an Oil-Based Economy: Evidence from Iran's Auto Industry: **Journal of International Development**.
- Mehri, Darious (2015), **Pocket of Efficiency and the Rise of Iran Auto: Implications for Theories of Developmental State**, New York: Springer.
- Nassif, Hicham (2013), Wedded to Mubarak: The Second Careers and Financial Rewards of Egypt's Military Elite, 1981-2011, **Middle East Journal**, Volume 67, No. 4, 509-530.
- Piketty, Thomas (2014), Optimal Taxation of Top Labor Incomes: A Tale of Three Elasticities, **American Economic Journal: Economic Policy**, Volume 6, No. 1, 48-79.
- Rabiei, Kamran (2018), Social Policy under Sociopolitical Changes under Post-Revolutionary Iran 1979-2013, **Contemporary Review of the Middle East**, Volume 6, No. 1, 16-43.
- Rabiei, Kamran (2020a), Religious fundamentalism, individuality, and collective identity: A case study of two student organizations in Iran, **Critical Research on Religion**, Volume 8, Issue 1, 3-24.

- Rabiei, Kamran (2020b), Protest and Regime Change: Different Experiences of the Arab Uprisings and the 2009 Iranian Presidential Election Protests, **International Studies**, Volume 57, Issue 2, 144-170.
- Ragin, Charles (1987), **The Comparative Method**, Oakland: University of California Press.
- Roccu, Roberto (2021), **State– business relations in neoliberal Egypt: The global political economy of subordinate integration**, New York: Routledge.
- Sayyid, Bobby Salman (2004), **A Fundamental Fear: Eurocentrism and the Emergence of Islamism**, London: Zed Books
- Smierciak, Sarah (2021), **Introduction: The evolution of military rule in Egypt**, New York: Routledge.
- Soliman, Samer (2011), **The autumn of Dictatorship, Fiscal Crisis and Political Change in Egypt under Mubarak**, Stanford: Stanford University Press.
- Springborg, Robert (1989), **Mubarak's Egypt; Fragmentation of the Political Order**, New York: Avalon Publishing.
- Springborg, Robert (2017), **Egypt, Medford**: Polity Press.